

نگرانه‌های بی‌جا یا به‌جا؟

سرور میرحسینی:

این روزها بحث زیاد شدن تعداد افغانی‌های ساکن سیرجان داغ شده است. از نماز مملو از جمعیت عید فطرشان که فیلمش گوشی به گوشی و دست به دست می‌چرخید تا تجمع اخیرشان جلوی پست‌بانک‌ها برای گرفتن مجوز اقامت قانونی!

برخی همشهریان ابراز نگرانی می‌کنند و برخی بی‌تفاوت‌اند یا اصلاً نمی‌گویند جای نگرانی ندارد. حتی گاه در اماکن عمومی شاهد طرح مباحثه میان همشهریان در این باره هستیم.

مثل پدر و دختری که توی پارک نشسته‌اند و پدر می‌گوید: «معلوم نیست چرا مثل قبل افغانی‌ها نمی‌روند کشور خودشان؟! به زودی سیرجون رو افغانی‌ها صاحب می‌شوند!»

اما دختر که به نظر می‌آید دانشجو و درس خوانده است، با پدرش مخالف است: «بابا این خودبرتربینی شما رو نسبت به یک قوم دیگر نمی‌فهمم! چرا خودمان را برتر می‌دانیم؟

ملاک این برتری‌شماری چیست؟ آیا سرمایه‌ی عاطفی انسان‌ها همچون سرمایه‌ی اقتصادی‌شان تمام می‌شود؟ چرا ما ایرانی‌ها نسبت به افغانه که اتفاقی با هم ریشه‌های مشترک داریم، احساس برتری می‌کنیم و این را در رفتارمان اغلب با آزار و اذیت نشان می‌دهیم؟ آن هم افغانه‌ای که تا همین یک قرن پیش و قبل از مرزهای تحمیلی انگلیس به ما، هم‌وطنمان

به شمار می‌آمدند و حتی هنوز نیز هم‌زبان‌های ما هستند.» اما پدر طوری به دخترش نگاه می‌کند که انگار نه حرفش را فهمیده و نه قبول کرده است و از نظرش دخترش جوان و خام است.

همین چند وقت پیش بود که برای یک گزارش به مغازه‌ی کفاشی نارنجی رنگی رفته بودم که روی درش نوشته بود: «کفاشی هیبت». سر نبش یک کوچه در یکی از بلوارهای سیرجان.

یک مغازه‌ی کوچک مثلثی شکل با انبوهی از کفش و بند کفش و نخ و سوزن. سجاده پهن است و مرد افغان در حال نماز خواندن است. یک مشتری هم منتظر است تا صاحب مغازه نمازش تمام شود. نام هیبت را که می‌آورم و سوالم را می‌پرسم، بلافاصله نمازش تمام می‌شود و می‌گوید: «هیبت پسر من بود، چرا؟!» می‌گویم درست است که او غرق شده و فوت کرده است؟ با اندوه و اشکی که چنین مواقعی در چشمان یک پدر جمع می‌شود، سری تکان می‌دهد و تایید می‌کند.

با دیدن اندوهش از طرح سوالم عذاب وجدان می‌گیرم. پشت دستگاه کوچک کفاشی‌اش می‌نشیند و می‌گوید: «نوزده فروردین امسال هیبت با خواهرش و زنش و دوتا بچه‌اش رفتن سلطان پیرغیب. نزدیک سد اسطور. دخترم می‌گوید کباب‌مان را خوردیم، بگو بخندمان را کردیم و می‌خواستیم به خانه برگردیم که هیبت گفت من می‌روم شنا. گفت تا وقتی شما وسایل را جمع کنید، من برگشتم.

هیبت رفت و در وسط آب جایی که عمیق بود گرفتار شد.» پدر هیبت از قول زن هیبت روایت می‌کند که چند خانواده در

نزدیکی این ماجرا نشسته بودند و دست و پا زدن هیبت را نگاه می‌کرده‌ند: «التماسشان کردیم اما هیچ کدام از جایشان بلند نشدند حتی اگر یکی دلش به رحم می‌آمد و می‌خواست به داد ما برسد کناری‌اش می‌گفت بشین خون به گردن بگیر.» یکی از مشتریان کفاشی که به نظر می‌رسد او نیز افغان باشد و از دوستان این خانواده، می‌گوید: «چون افغان بودند کسی نیامده کمک و گرنه اگر ایرانی بود، نمی‌مُرد.»

از منظر جامعه‌شناسی مهاجرپذیری و مهاجرناپذیری یک بحث حقوقی محسوب می‌شود به این دلیل که فرایند پذیرش افغانه در ایران یک فرایند تدوین شده مشخص و در قالب بندی مشخص نیست یعنی مشخص نیست که آنان پناهنده‌اند یا مهاجر؟

مشخص نیست قاچاقی آمده‌اند یا قانونی؟ به همین دلیل به لحاظ حقوقی جایگاه خاصی ندارند.

مسئله دوم اینکه در خیلی از کشورهای دیگر روی فرهنگ میزبان کار شده است. یعنی جامعه‌ی میزبان، فرد مهاجر را کرده به کشورشان ر به عنوان نیروی کار پذیرفته و مهاجران را به عنوان کسانی که دارند به توسعه‌ی کشور میزبان و پیشرفت آن کشور کمک می‌کند، به رسمیت شناخته می‌شوند.

وقتی قوانین مهاجرپذیری در کشوری وجود دارد مثل باز کردن حساب بانکی، گرفتن گواهینامه، مثل ادامه تحصیل و مثل استفاده از اعتبارات بانکی و استفاده از امکانات رفاهی، قطعاً افراد مهاجر هم به خاطر داشتن حقوق یکسان دارای یکسری احترام هم می‌شوند.

شاید جامعه‌ی میزبان با مهاجران احساس راحتی نکند یا جامعه‌ی میزبان در مورد آن‌ها نتواند هیچ موقع تعصبات را کنار بگذارد اما به هر حال بخشی از جامعه می‌شوند و در جامعه هضم می‌شوند. این اتفاق تاکنون در ایران نیفتاده. یعنی تا حالا قوانین مشخصی تدوین نشده بوده است.

مثلن یک افغان در بحث بانکی، گواهینامه گرفتن، جابجا کردن پول و... در ایران مشکل دارد. به همین دلیل جامعه‌ی ایرانی این افراد را هیچ موقع نمی‌پذیرد و نگاه جامعه به این افراد مثل کسی‌ست که می‌خواهد اینجا را تصاحب کند و منابع ملی را به زور برای خودش استفاده کنند.

دلیل دیگری که مهم است این است که آن مهاجران از چه جامعه‌ای می‌آیند و رسانه از آن‌ها چه تصویری برای ما ساخته. دلایل ایدئولوژیک هم دارد. وقتی رسانه‌های ما سعی می‌کنند از خودمان چهره‌ی شاخص‌تر و بالاتری بسازند و رسانه اصرار دارد بگوید که ایرانی‌ها باهوشن، کم نظیرند و دارای رتبه‌های علمی خوبی هستند یا ایرانیان در سیاست حرف برای گفتن دارند قطعاً ما خودمان هم در واقع در سطح فردی و سطح خرد این تصورات غالبی و القا شده را ناخودآگاه ذهن‌مان جا داده‌ایم و براساس آن رفتار می‌کنیم.